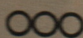
شمارهٔ ۱۸۴ شنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۹

نهال انقلاب

واحد تبلیغات و انتشارات
نمایندگی ولیّ فقیه

نشانی مجله:
تهران ـ خیابان کریمخان زند،
نبش خیابان شهید استاد نجات‌الهی،
کوچهٔ شهید امانی، ساختمان شهید امانی
تلفنهای مجله:
سردبیری: ۸۱۰۳۲۴۹
امور اجرایی و روابط عمومی: ۸۱۰۳۲۵۱
توزیع (اشتراک): ۹ ـ ۸۱۰۳۲۹۷



در این شماره می‌خوانید:



قال رسول ا... (ص):

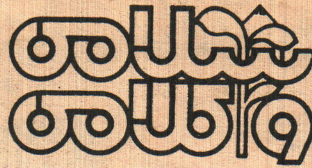
خَیْرُکُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرآنَ و عَلَّمَهُ.

بهترین شما کسی است که قرآن را تعلیم گیرد و تعلیم دهد.

(نهج الفصاحه: ۱۵۲۴)



امور گرافیکی: مجید دلدوزی



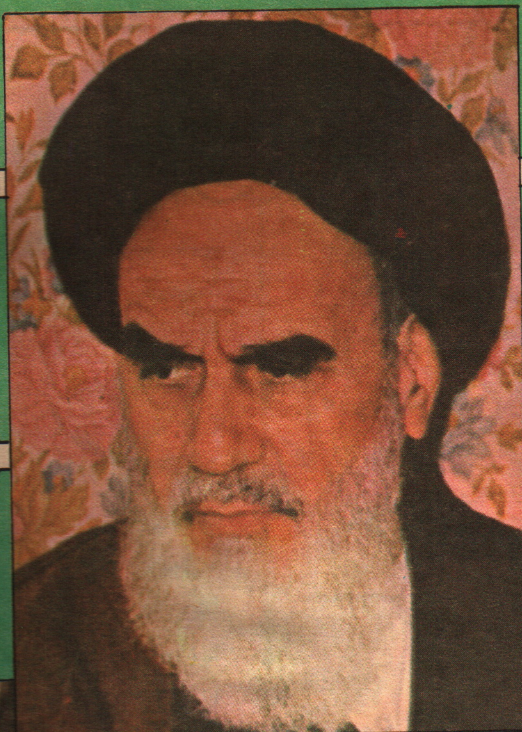
ریشه‌های ما زنده است

وقتی که به خرمشهر می‌رسی با دیدن آن همه جنایات از صدا میان وحشی، ناگهان غمی سنگین به دلت چنگ می‌اندازد. با ورودت به این شهر، اولین چیزی که نظرت را به خود جلب می‌کند منظرهٔ خانه‌های خراب، نخلهای سوخته و منظرهٔ خیابانهای مخروبه است. خانه‌هایی که یک روز مرکز عشق و عاطفه بود و نخلهایی که یک روز سنبل سرسبزی بود و خیابانهایی که روزی آنقدر دلگشا بود که برای رفع کسالت از آن عبور می‌کردی.

امّا امروز دیگر از آن همه منظره‌های زیبا خبری نیست. چون تنها یادگاری که از جنایتکاران عراقی برجای مانده ویرانی است. امّا با این همه باز هم گلهایی باغنچه‌هایی که ماهها و حتی سالها زیر خاک مدفون بوده‌اند، با دمیدن روح بهار به آنها سر از زیر آوار بیرون می‌آورند و سر سبزتر از همیشه می‌رویند و به یاد همهٔ عزیزانی که در زیر این آوارها مدفون شده‌اند، گلهای سرخ می‌دهند.

آنها با رویش دوبارهٔ خود به دشمن می‌گویند که ما هیچ گاه روح نشاط و طراوت را از دست نخواهیم داد و اگر دشمنان بخواهند ساقه‌های ما را قطع کنند باز هم ریشه‌های ما زنده است. باز هم جوانه می‌زنیم. باز هم سبز می‌شویم و باز هم گل می‌دهیم و به دشمن خواهیم گفت که این تو هستی که می‌میری و نابود می‌شوی.

از امام بیاموزیم



فتح خرمشهر
یک مسئلهٔ عادی نیست.

یک برگ از تقویم

امام جعفر صادق (ع)

همهٔ شما می‌دانید که ما مسلمانان شیعه را شیعهٔ جعفری می‌نامند، البته این نام از امام جعفر صادق گرفته شده است. اما در این مورد لازم است کمی بیشتر بدانیم تا دلیل واقعی و کامل آن معلوم شود.

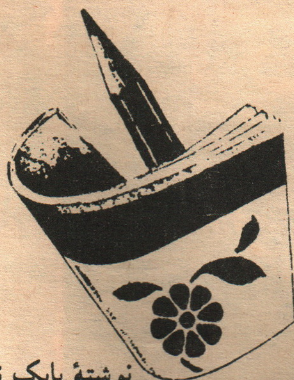
در آن زمانها، ظلم و ستم سلسلهٔ جبّار بنی‌امیه به اوج خود رسیده بود و آنها مسلمانان و دوستداران اهل بیت را در فشار و سختی قرار داده بودند و آنها حتی این بی‌حرمتی و فشارها را به حدّی رسانده بودند که به خود جرأت می‌دادند که در مجالس به امامان و اهل بیت امام ناسزا و دشنام بگویند.

در این روزگار سیاه بود که روز ۱۷ ربیع الاوّل سال ۸۳ هجری، امام جعفر صادق (ع) قدم به عرصه حیات گذاشت، در زمانی که سلسلهٔ ستمگر اموی در حال فرو پاشی و سلسله جبّار عباسی در حال شکل گیری بود. در همین دوران خفقان و سیاهی ←

بود که امام محمد باقر پیشوای پنجم، زمینهٔ نهضت فکری و انقلاب اسلامی مردم را پایه‌ریزی کرد و با تعلیم و آموزش عقیدتی مسلمانان، به تدریج مردم را با مسائل اسلامی و حقایق آن آشنا کرد، ولی دشمنان اجازه ندادند که امام پنجم این نهضت اسلامی را به نتیجه برساند و ایشان را به شهادت رساندند. بعد از ایشان فرزند بزرگوار آن امام که در موقع شهادت پدر تقریباً سی ساله بود کار پدر را ادامه داد و با تأسیس دانشگاه بزرگ جعفری در مدینه، کار پرورش و تعلیم مسلمانان و شیفتگان اسلام واقعی را ادامه داد و با علم و تقوای خود، دانشمندان بسیاری را پرورش داد و در دنبالهٔ کار پدر، علوم حدیث و تفسیر و کلام وفقه و دیگر علوم آن زمان، حتی فیزیک و شیمی را در بین مسلمانان تعلیم داد و بدین ترتیب مذهب شیعه را جانی دوباره بخشید و در حقیقت پایه‌گذار و مؤسّس فقه جعفری و نهضت فکری اسلامی شد.

بدین لحاظ است که شیعیان و پیروان امام صادق را، جعفری مذهب یا «شیعهٔ جعفری» می‌نامند. البته دشمنان اسلام، مثل همیشه شروع به مخالفت با این امام بزرگوار کردند و به اذیت و آزار ایشان پرداختند. تا آنجا که چند بار ایشان را به شهرهای دیگر تبعید کردند ولی ایشان دست از وظیفهٔ شرعی و الهی خود برنداشت، تا این‌که در ۲۵ شوال ۱۴۸ هجری، آن حضرت را مسموم کرده و به شهادت رساندند. به امید این‌که همهٔ شما آینده‌سازان ایران اسلامی، از پیروان راستین امام جعفر صادق (ع) باشید، شهادت این بزرگوار را به همهٔ مسلمانان و بخصوص شما تسلیّت عرض می‌کنیم.

شعر چیست، شاعر کیست



نوشتهٔ بابک نیک‌طلب

خیال:

می‌گویند: «روزی کودکی می‌خواست بوتهٔ ذرّتی را از زمین بیرون بیاورد. هر قدر زور زد، نتوانست، اما نا امید نشد و با کوشش زیاد آن را از زمین کند، با خوشحالی پیش پدرش رفت و او را از

صحبت ما در بارهٔ قالب‌های شعر به پایان رسید. هر چند ممکن است قالب‌های دیگری نیز باشد که ما در مورد آنها صحبت نکرده باشیم. این قالب‌ها همانطور که می‌دانید تنها راه برای ورود به شعر است و مثل ظرفی است که شاعر فکر و احساسات و اندیشه‌های خود را در آن می‌ریزد. امّا حال می‌خواهیم به بررسی مواردی بپردازیم که وجود آنها در خوب و بد بودن شعر اثر فراوان دارد. هر اندازه که این عناصر در شعر بهتر بکار روند شعر زیباتر خواهد بود.

نتیجه کار خودش آگاه کرد. پدر گفت: «معلوم است که تو هم دیگر بزرگ شدی و نیرو و توانی داری.» کودک در جواب او گفت: «بله همین طور است پدر، چون همهٔ زمین یک طرفش را گرفته بود و من یکسرش را، تا بالاخره من پیروز شدم و توانستم آن را از زمین بیرون بکشم.»

به این داستان که خوب توجه کرده‌اید. با توجه به این داستان، می‌فهمیم که لازم نیست ما فقط در کلام منظوم و سخنی که وزن دارد، خیال پردازی کنیم. بلکه بسیاری از صحبت‌های عادی مردم و یا نویسندگان هم ممکن است دارای خیال‌های شاعرانه باشد.

در داستان بالا، کودک توانسته خیال خود را پرورش دهد و همهٔ زمین را موجودی فرض کند که دارد با او در کندن ذرّت رقابت می‌کند. در حالی که به ظاهر چنین چیزی نبوده است. امّا می‌بینیم که وقتی داستان ذرت کندن خود را با این خیالها زینت می‌دهد، داستانش شیرین‌تر می‌شود.

این همان چیزی است که دوستداران شعر، از شاعران خوب انتظار دارند.

اکنون به این شعر آقای مصطفی رحماندوست توجه کنید:

چشمه جوشید از کوه
آب قل قل خندید
بوته خوشحالی کرد
در دل گل رویید

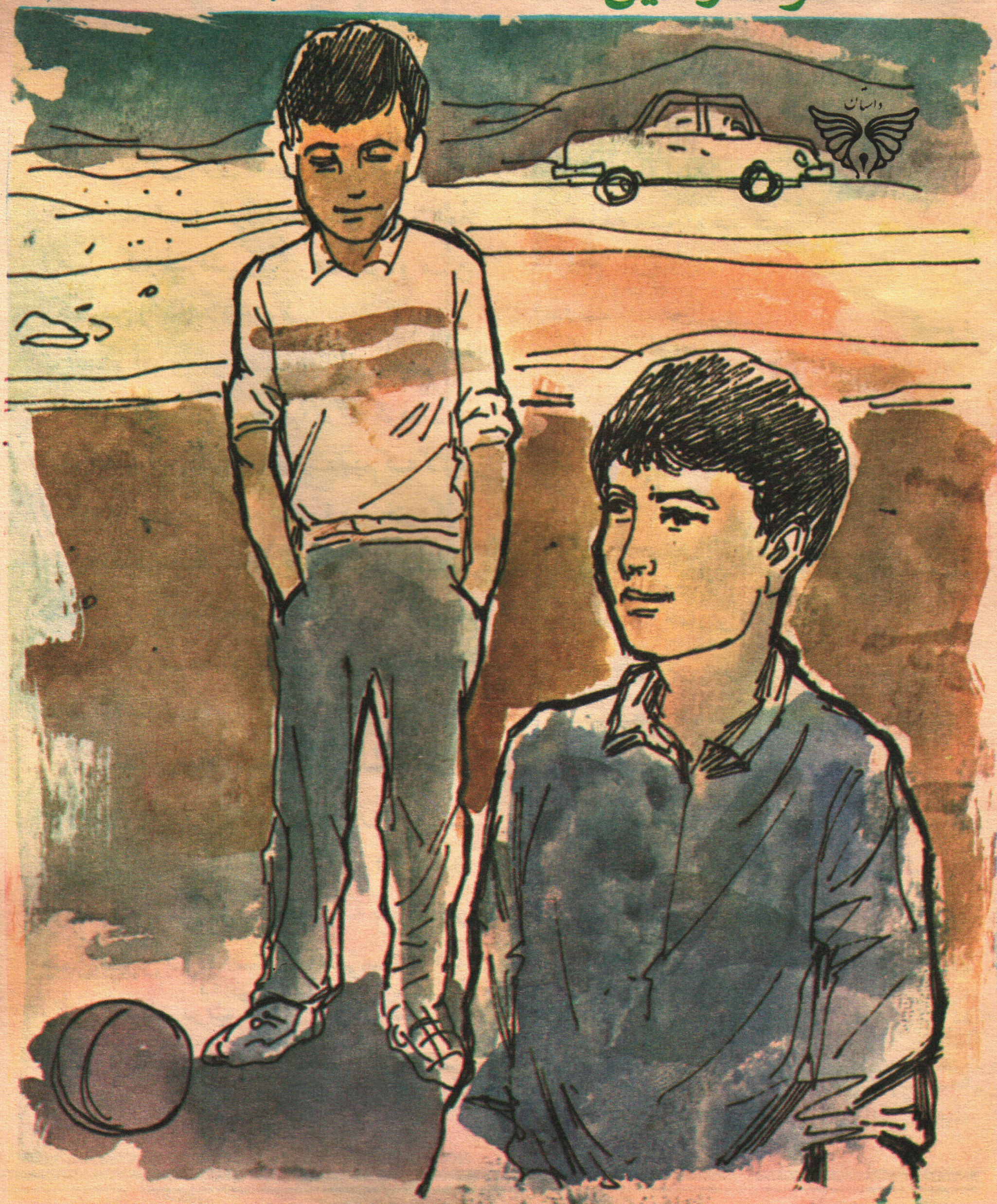
در مصرع دوم، شاعر می‌توانست مثلاً بگوید «آب جاری شد» یا «آب راه افتاد» امّا به جای این حرفها گفت: «آب قل قل خندید» یعنی شاعر در اینجا تخیل خود را به کار بسته و صدای جاری شدن آب را به «خندیدن» تشبیه کرده است.

همچنین در مصرع سوّم که می‌گوید: «بوته خوشحالی کرد» باز هم شاعر به وسیلهٔ قوهٔ تخیل، طراوت و شادابی بوته را نوعی شادمانی و سرور معرفی کرده است. این همان چیزی است که در هنر نویسندگی و شاعری به آن تخیّل می‌گویند

آخرین قسمت

کلانتر کوچهٔ ما

دردسر این هفته: کتك شب عید



به کوری چشم کلانتر محل، بساط فوتبال را دور از چشم او عَلَم کردیم. من و احمد با هم. منصور و محمود هم با هم. وسط بازی، از بدشانسی، توپمان افتاد روی پشت بام خانه کلانتر اینها. من بدبخت، هم جور آوردنش را کشیدم، هم جور کتک خوردنش را. و کلانتر آبرویم را توی محل برد. و من، کینه‌اش را به دل گرفتم.

شب امتحان حساب، یکهو متوجه شدم که خانه‌اش آتش گرفته است. خیلی خوشحال شدم. ولی بعدش یادها جر خانم و صادق، خوشحالی را کوفتم کرد. ناچار، اهل محل را خبر کردم و خودم رفتم آتش‌نشانی را آوردم. ولی کسی را گیر نیاوردیم. انگار همه سوخته بودند.

داشتم گریه می‌کردم که آقای طاهری و خانواده‌اش سر رسیدند. رفته بودند خانه فامیلشان. به خیر گذشت. اما من هنوز می‌ترسیدم. چون قبلاً برایم خط و نشان کشیده بود.

روز سوم عید، آقای طاهری، ناغافل همه‌مان را سوار ماشین کرد و راه افتاد. قبل از سوار شدن، من خودم دیده بودم که یک چوب کلفت را گذاشت توی صندوق عقب ماشین. لابد می‌خواست از همه‌مان انتقام بگیرد و گناه آتش گرفتن خانه‌اش را بیندازد گردن ما.

و حالا ادامهٔ داستان:

ماشین از جادهٔ امامزاده جعفر ورامین می‌گذشت و چشم ما به زمینهای سرسبز و پُربار اطراف خشک شده بود. هیچی نمی‌گفتیم. انگار همه‌مان لال شده بودیم. همه‌مان مثل بُرج زهر مار سرمان را کرده بودیم توی لاک خودمان و مثلاً به رادیو گوش می‌دادیم. رادیو هم از آشتی و خنده حرف می‌زد. ولی ما تا الآن چیزی جز اخم و گریه و فحش و کتک ندیده بودیم.

آقای طاهری انگار توی رادیو غرق شده بود. هیچی نمی‌گفت. صادق و رحیم هم برگشته بودند و سرشان را گذاشته بودند روی صندلی جلو و «بِرّ و بِرّ» ما را نگاه می‌کردند. رحیم هی زبانش را می‌آورد بیرون و برای ما شکلک درمی‌آورد. می‌خواست مثلاً ما را بخنداند. ولی کی حوصله خندیدن داشت. حتی وقتی ماشین خاموش شد و صادق گفت: «رِسیدیم» تازه فهمیدیم که بله، جای کتک خوردن ما، همین جاست و باید خودمان را آماده کنیم.

آقای طاهری داشت پیاده می‌شد که برگشت به طرف ما و گفت:

«پس چرا معطلید؟ زود باشید دیگر!»

رحیم و صادق پریده بودند پایین و روی سبزه‌ها معلق می‌زدند و توی این یک دقیقه، باغ را گذاشته بودند روی سرشان. چاره‌ای نبود. تک‌تک رفتیم پایین و به آقای طاهری نگاه کردیم. داشت درِ صندوق عقب را باز می‌کرد. ←



وقتی آمد طرف ما، چوب توی یك دستش بود و یك توپ ماهوتی کوچولو هم توی دست دیگرش.

برای اولین بار به ما خندید. بچه‌ها هم که فهمیده بودند از حقّه‌بازی اش است، بیشتر ترسیدند. هر قدم که جلو می گذاشت، ما پنج شش نفر، می‌رفتیم عقب‌تر. داشت جلو می‌آمد و می گفت: «چیه؟ چرا می‌ترسید؟» که احمد، گریه‌اش بلند شد:

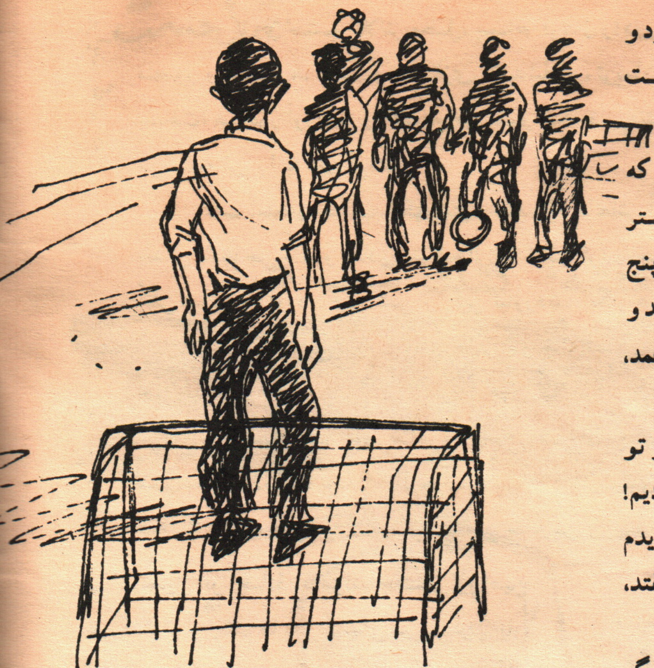
«آقای طاهری، به جان مامانم اینها دیگر تو کوچهٔ شما بازی نمی کنیم. به خدا، غلط کردیم! ما هیچ...» و گریه‌اش را بیشتر کرد. من که دیدم الآن است که تمام تقصیرها به گردنم بیفتد، دستپاچه گفتم:

«دُدُدُروغ می گویدِ، آقای طاهری! من دیگر توی کوچه بازی نمی‌کنم. بروید از ننه‌ام بپرسید. من اگر سرم را هم ببرند، دیگر توی کوچه نمی‌آیم. چه برسد به‌این که بازی هم بکنم...»

«حالا کی خواسته شماها را بزند که به دست و پام افتادید؟ ما ناسلامتی آمدیم یك روز را دور هم باشیم. مگر غیر از این است بچه‌ها؟»

بچه‌ها از تعجّب داشتند شاخ درمی‌آوردند. همه برگشته بودیم و با چشمهای ورقُلُمبیده و دهان باز به همدیگر نگاه می کردیم. انگار باورمان نمی‌شد که آقای طاهری هم، این طوری بتواند حرف بزند. آب دهانم را قورت دادم و با ناباوری گفتم: «مـ... مگر آن چوب را نیاوردید که ما را بزنید؟»

خندید و گفت: «بهتان حق می‌دهم که تعجب کنید. راستش... توی این چند روز، خیلی از تان خجالت می کشیدم. مخصوصاً از کریم. واقعاً ازش شرمنده‌ام. توی این چند روز، با خودم فکر



می‌کردم و نقشه می‌کشیدم که چطوری می‌توانم ماجرای آن روز را از دلتان دربیاورم. یواشکی به پدر و مادرهاتان جریان را گفتم و رضایتشان را گرفتم. خیلی شرمنده‌ام کردند. نهارمان را هم خودشان جور کردند. از اینکه ترسیدید، مرا ببخشید. چون یك کم ناشی‌گیری درآوردم... این چوب را که می‌بینید، آورده‌ام تا با هم بازی کنیم.»

من و بچه‌ها که از خوشحالی قند توی دلمان آب شده بود، پرسیدیم: «بازی؟ چه بازی‌ای؟»

«یك بازی‌ای است که با چوب می‌زنند توی سر توپ ماهوتی و بقیه می‌روند دنبالش. ولی راستش را بخواهید. خودم هم درست بلد نیستم. فقط چون وسایلش را داشتم، خواستم خوشحالتان کنم.» منصور، دُم درآورد و زبان باز کرد:

«راستش آقای طاهری، ما خیلی دوست داریم که با لگد بزنیم تو شکم توپ. اما با چوب زدن،

خودش نامردی به‌حساب می‌آید. ناسلامتی به ما می‌گویند فوتبالیست، نه برگ چغندر!»

و همه خندیدیم. مخصوصاً آقای طاهری. آقای طاهری در حالی که می‌خندید گفت: «ای زبان باز هفت خط»، رفت طرف ماشینش و از صندوق عقب، یك توپ چرمی و را جلوی صورت ما گرفت. دهانمان بیشتر باز شد و از خوشحالی نمی‌دانستیم که چطوری بخندیم.

منصور، قیفش را سرش گذاشت و پرید تا توپ را بگیرد. اما آقای طاهری جا خالی داد و گفت: «ولی بازی کردن یك شرطی دارد.»

من و منصور با هم پرسیدیم: «چه شرطی؟»

«شرطش این است که این توپ مال همهٔ شماست. و همه شما هم این توپ را نباید توی کوچه بیاورید و پدر همسایه‌ها را دربیاورید. فهمیدید؟»

«اوهوم!»

«این توپ فقط مال زمینی است که تویش بشود شوت زد. مثل همین جا. ببینید. اینجوری.» و یك شوت محکم زد زیر توپ. به طوری که کله‌های همه‌مان، توی آسمان به دنبال توپ کشیده شد و یك «او، وَه» بزرگ هم از دهان همه‌مان پرید بیرون. عجب شوتی! توپ آنقدر رفت بالا که خال شد. بعد هم مثل فرفره آمد پایین و توی دستهای آقای طاهری جا گرفت. «خب، حالا یار بکشید! من با کی باشم؟»

تا این حرف از دهان آقای طاهری بیرون پرید، سرِ یار شدن با آقای طاهری دعوایمان شد.

بچه‌هایی که تا یك دقیقه پیش از آقای طاهری می‌ترسیدند، حالا به خاطرش دعوا می‌کردند. مخصوصاً من. دعوا و بگو مگو ادامه داشت تا اینکه خود آقای طاهری به دادمان رسید. آمد جلو و دستش را گذاشت روی شانهٔ من و گفت: «من و کریم آقا، شما همه. خوبه؟»

«بـ ... له!»

من که به جای «وروجك» یك کلمهٔ «آقا» به اسمم چسبیده بود، سرِ پا بند نبودم و هی بالا و پایین می‌پریدم و «کِرّو کِرّ» می‌خندیدم.

باغی که محلش نمی‌گذاشتیم، حالا آنقدر نو و شادی ازش می‌بارید که حظّ می‌کردیم وقتی نگاهش می‌کردیم.

دروازه‌ها را عَلَم کردیم و بازی شروع شد. منصور، قیفش را درآورده بود و باز گزارش می‌داد و «دودور، دودور» توی شیپورش داد

بقیه در صفحهٔ ۳۴





در شماره‌های قبل:

راجع به‌اجزای مختلف دستگاه گوارش و عملی که هر یک انجام می‌دهند، صحبت کردیم. دربارهٔ دهان، مری، معده، رودهٔ باریک و رودهٔ بزرگ مطالبی عنوان شد و صحبت پیرامون لوزالمعده و کبد برای شماره‌های بعد، باقی ماند.

گفتیم که عمل مهمّ رودهٔ بزرگ، جذب آب و سدیم و برخی ویتامینها و بعضی موادّ دیگر می‌باشد. در رودهٔ بزرگ، برخی باکتریها وجود دارند. این باکتریها، ویتامین C و ویتامین $B_{۱۲}$ را مصرف کرده، از بین می‌برند ولی برخی انوع ویتامین B و ویتامین K را می‌سازند. گاز موجود در لولهٔ گوارش از سه راه ایجاد می‌شود: ۱) هوایی که با غذا می‌خوریم! ۲) گازهایی که از خون به‌رودهٔ گوارش می‌آیند. ۳) گازهای حاصل از عمل باکتریها.

و اینک دنبالهٔ مطلب

آشنایی با دستگاه گوارش

قسمت دوازدهم

نوشتهٔ: محسن پرویز

پزشک نهال

بعضی مواد که جذب کمتری دارند و قسمت بیشترشان از طریق مدفوع دفع می‌شود (مثل کاهو و کلم و پوست لوبیا و مانند آن) تولید گاز بیشتری می‌کنند.

حتماً برای شما پیش آمده است که وقتی دچار بعضی حالتهای هیجانی می‌شوید، احساس می‌کنید که به‌دستشویی نیاز پیدا کرده‌اید. اساساً آن هنگام که **هیجانهایی** برای انسان پیش می‌آید، به‌دلیل تحریک یک نوع عصب بخصوص، ترشحات روده افزایش پیدا می‌کنند و **ایجاد نوعی اسهال** می‌شود.

تا به‌اینجا (در طی یازده شمارهٔ گذشته) مقداری دربارهٔ گوارش دانستیم. حالا نوبت دو عضوی است که به‌دستگاه گوارش اضافه شده‌اند. ابتدا به**لوزالمعده** می‌پردازیم.

وظیفهٔ لوزالمعده ترشح برخی مواد است. در داخل لوزالمعده مجراهایی وجود دارد که سلولهای لوزالمعده مواد ترشح شدهٔ خود را در آنها می‌ریزند. این مجراها به‌یک مجرای اصلی منتهی می‌شوند. مجرای اصلی لوزالمعده را **«مجرای ویرسونگ»** می‌نامند. این مجرای اصلی به‌دوازدهه باز می‌شود و مواد خود را در دوازدهه می‌ریزد.

حتماً از خاطر نبرده‌اید که قبلاً گفته بودیم دوازدهه، سر پانکراس را در خود گرفته است. به‌این ترتیب فاصله‌ای بین لوزالمعده و دوازدهه نیست و مجرای اصلی لوزالمعده به‌راحتی در دوزازدهه باز می‌شود. شیرهٔ پانکراس (مجموعهٔ موادی که از لوزالمعده ترشّح می‌شوند) نقش مهمّی در هضم غذا دارد. این شیره از یک سری عناصر و مقداری آنزیم‌های مختلف تشکیل شده است. هر آنزیم به‌هضم یک یا چند مادّهٔ غذایی خاص کمک می‌کند. مقداری پروتئین نیز در شیرهٔ پانکراس وجود دارد.

عناصر مهمّی که در شیرهٔ پانکراس وجود دارند عبارت می‌باشند از: **سدیم، پتاسیم، کلسیم، منیزیم، کلر و چند عنصر دیگر.** نکتهٔ جالبی‌که وجود دارد این است که آنزیمهای گوارشی موجود در شیرهٔ پانکراس تا وقتی که در خودِ لوزالمعده هستند، غیرفعّال می‌باشند و پس از این که وارد دوازدهه می‌شوند، فعالیت خود را آغاز می‌کنند. علّت این مطلب چیست؟ این آنزیم‌ها بسیار قوی هستند و قادرند دیوارهٔ لوزالمعده را تجزیه و خراب کنند. فعّال بودن آنها در لوزالمعده باعث تخریب بافت لوزالمعده می‌شود.

مقدار شیرهٔ پانکراس در هر شبانه‌روز، ۱/۲ لیتر است. یعنی طی هر ۲۴ ساعت، ۱/۲ لیتر شیرهٔ پانکراس ترشّح می‌شود. در شماره بعد درباره کبد صحبت خواهیم کرد.

۱ ـ شب چراغ آسمان است: ۱۵ ـ ۳۷ ـ ۴۳. (ماه: م، ا، ه)
۲ ـ شهادت حضرت امام جعفر صادق (ع) در این ماه هجری است: ۵۷ ـ ۳۴ ـ ۷ ـ ۲۵.
۳ ـ در این روز از ماه خرداد سال ۶۱ با عملیات غرورآفرین بیت‌المقدس شهر مقاوم خرمشهر آزاد شد. ۲ ـ ۲۱ ـ ۳۰.
۴ ـ به‌معنی رهبر و پیشوا است: ۴۷ ـ ۲۶ ـ ۳۱ ـ ۴۱.
۵ ـ به‌خانهٔ پرندگان هم می‌گویند: ۵۰ ـ ۱۷ ـ ۳ ـ ۲۴ ـ ۳۸ ـ ۵۴.
۶ ـ محافظ چشم انسان که مژه‌ها هم روی آن قرار دارد: ۴۶ ـ ۵۱ ـ ۱.
۷ ـ جایی که در آن کوه بسیار باشد: ۴۸ ـ ۵۲ ـ ۱۴ ـ ۲۳ ـ ۴۰ ـ ۳۶.
۸ ـ سورهٔ صد و نهم قرآن که از سوره‌های کوچک مکّی می‌باشد: ۴۷ ـ ۲۵ ـ ۴ ـ ۴۵ ـ ۹ ـ ۸ ـ ۵۸ ـ ۱۹.
۹ ـ رژیم مزدور صدام به‌وسیلهٔ آن باعث کشتار خونین هزاران مسلمان در حلبچه شد: ۱۲ ـ ۵۵ ـ ۴۲ ـ ۲۰ ـ ۱۰ ـ ۲۸ ـ ۴۹ ـ ۴۵ ـ ۵۶ ـ ۱۸.
۱۰ ـ به‌معنی نو و تازه است: ۳۹ ـ ۳۳ ـ ۲۹ ـ ۱۳.
۱۱ ـ مروارید سفید داخل دهان انسان است: ۵۹ ـ ۱۶ ـ ۲۲ ـ ۴۰ ـ ۲۷.
۱۲ ـ به‌معنی غلام و برده است: ۶ ـ ۳۲ ـ ۵۳ ـ ۵.
۱۳ ـ نام یکی از شهرهای استان باختران است: ۳۵ ـ ۴۴ ـ ۱۱ ـ ۳۶.

(۴) صادق جعفر (۱)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵ م	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹
۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷ ا	۳۸	۳۹
۴۰	۴۱	۴۲	۴۳ ه	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹
۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹

رمز جدول شماره ۱۸۱: «شما پاسداران به عالم ثابت کردید که ایران یک مملکت زنده است.» امام خمینی (ره)

اسامی برندگان رمز جدول شماره ۱۸۱

۱) سعید تراشسیون ـ تهران
۲) حمید کوهستانی ـ اصفهان
۳) کریم شاهین ـ سلماس
۴) الههٔ آسیان ـ قوچان
۵) سمیرا نصیرپور ـ مهرانشهر

جوایز این عزیزان به آدرسشان ارسال خواهد شد

همپای نسیم



خورشید زیبا مثل هر شب
آهسته می‌خواهد بخوابد
مهتاب می‌آید که از نو
تا بر جهان ما بتابد

امّا هنوز آواز هی هی
می‌آید از آن سوی صحرا
این هی هی مرد شبان است
من می‌شناسم این صدا را

با گله‌اش چوپان کوچک
از دشت می‌آید شتابان
شولای چوپانی به‌دوشش
خسته نباشی مرد چوپان

او گرچه ده ساله است امّا
امروز مرد خانواده است
مانند بابای شهیدش
فرزند ایمان و اراده است

از صحبدم تا کلهٔ شب
در دشت همپای نسیم است
بر تپه‌ها و کوه و صحرا
همراه تنهای نسیم است

علی‌اصغر نصرتی

کلاس هوش

بازی با اعداد

از دوستتان بخواهید عددی دو رقمی (یا بیشتر) را پیش خود انتخاب کند، شما با چند عمل می‌توانید به‌صورت زیر عدد انتخابی او را پیدا کنید.

فرض کنید عدد انتخابی دوست شما (۱۶) است از او بخواهید که عدد موردنظرش را در ۲ ضرب کرده و با یک جمع کند (۳۳ = ۱ + ۳۲ = ۲ × ۱۶) بعد عدد بدست آمده را در پنج ضرب کرده و با عدد پنج جمع نماید (۱۷۰ = ۵ + ۱۶۵ = ۵ × ۳۳) سپس عدد حاصله را در ده ضرب کرده و از عدد صد کم کند (۱۶۰۰ = ۱۰۰ - ۱۷۰۰ = ۱۰ × ۱۷۰) و عدد بدست آمده را به‌شما بگوید. شما دو رقم سمت راست آن عدد را حذف کنید و دو رقم باقیمانده عدد انتخاب شده توسط دوستتان (یعنی ۱۶) مشخص می‌شود.

معمّا

در خانواده‌ای هر پسر دو برابر تعداد برادرانش خواهر دارد و هر دختر هم به‌تعداد برادرانش خواهر دارد. چند پسر و دختر در این خانواده زندگی می‌کنند.

سرگرمی فکری

هشت مهره که همه هم شکل هستند و از نظر وزن فقط یکی سنگین‌تر است در نظر می‌گیریم، با وزن کردن فقط دوبار، مهرهٔ سنگین‌تر را پیدا کنید. (بدون استفاده از وزنه‌های ترازو)

معمای علمی

مقدار معیّنی خمیر را به‌چه شکلی در آوریم تا بیشترین حجم را داشته باشد.

سرگرمی

ـ صد تومان پول داریم، می‌خواهیم با این صد تومان، صد حیوان بخریم، البته قیمت حیوانات برای ما مشخص است یعنی بز یک ریال و شتر سه‌تومان‌و گوسفند یک تومان‌است. از هرحیوان چندتا باید‌خرید؟

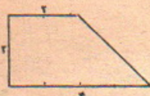
هوش با اعداد

ـ هشت تا هشت داریم شما طوری این هشتها را پیش هم جمع یا تفریق بکنید که به‌عدد ۱۰۰۰ برسیم.

سه پیمانه

ـ با داشتن دو ظرف خالی ۳ و ۵ لیتری چگونه می‌توانیم چهار لیتر مایع از ظرفی که ۸ لیتر مایع دارد برداریم.

بازی با اشکال



ـ این ذوزنقه را به چهار قسمت مساوی طوری تقسیم کنید که هر قسمت ذوزنقه شکل باشد.

پاسخهای کلاس هوش همین شماره

جواب معما: چهار دختر و سه پسر

جواب سرگرمی فکری: ابتدا هشت مهره را به‌دو دستهٔ ۳ تایی و یک دسته ۲ تایی قسمت می‌کنیم بعد دو دستهٔ ۳ تایی را با ترازو وزن می‌کنیم اگر مساوی بودند دو مهرهٔ دیگر را وزن می‌کنیم و مهرهٔ سنگین‌تر مشخص می‌شود. اگر دو دستهٔ ۳ تایی مساوی نبودند از دستهٔ سنگین‌تر، دو مهره را انتخاب و وزن می‌کنیم اگر مساوی بودند که مهرهٔ سومی جواب سرگرمی است در غیر این صورت جواب مشخص است.

جواب معمای علمی ـ خمیر را به‌هر شکلی در آوریم حجم آن ثابت است و تغییر نمی‌کند.

جواب سرگرمی

چهل بز ـ چهل و دو گوسفند و هجده عدد شتر می‌توان خرید زیرا:

۱۰۰ = ۱۸ + ۴۲ + ۴۰

(۴۰ × ۱) + (۴۲ × ۱۰) + (۱۸ × ۳۰) = ۱۰۰۰

البته این معما سه جواب دیگر دارد که تعیین آنها به‌عهده شماست.

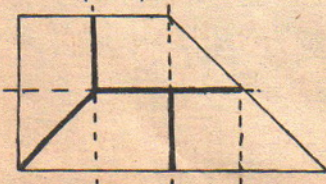
جواب هوش با اعداد

۱۰۰۰ = ۸ + ۸ + ۸ + ۸۰ + ۸۸ + ۸۸۸

جواب سه پیمانه: ابتدا دو بار ظرف ۳ لیتری را پر کرده و در ظرف ۵ لیتری می‌ریزیم، یک لیتر در ظرف ۳ لیتری باقی می‌ماند. ظرف ۵ لیتری را در ظرف هشت لیتری برمی‌گردانیم و یک لیتر باقیمانده در ظرف سه لیتری را در ظرف ۵ لیتری می‌ریزیم و سپس یکبار دیگر ظرف ۳ لیتری را پر کرده و در ظرف پنج لیتری می‌ریزیم در ظرفهای ۸ لیتری و ۵ لیتری ۴ لیتر مایع باقی می‌ماند. البته این معما راه‌حلهای دیگری نیز دارد.

جواب بازی با اشکال

طبق شکل زیر ما می‌توانیم ذوزنقه بالا را به چهار قسمت مساوی تقسیم کنیم



«باران»

از فیض چشمت
ای ابر گریان
برخاک تشنه
باریده باران

*

باران، رفیق
گلهای باغ است
باران، عروس
زیبای باغ است

*

وقتی می‌آید
در روستایم
از شادمانی
پرمی‌گشایم

*

«باران چه خوبست
باران چه زیباست
از هدیه‌های
خدای داناست»

مریم یزدانی



«تـوپ من»

سرخ و گرد و کوچکی
یار و همدم منی
گاه یا منی و گاه
با برادر منی

***

می‌رسم کنار تو
من دوان دوان دوان
می‌زنم لگد به تو
خسته و نفس زنان

* * *

با دو پای کوچکم
می‌دوم به گوشه‌ای
می‌زنم به روی تو
خنده‌ای و بوسه‌ای

* * *

توپ سرخ و گرد من
پیش من بمان بمان
ای عزیز خوب من
ای تو یار مهربان

●

علی مهدی بیرقدار



دوستان خوب، نقاشی هایتان رسید، متشکّریم.

از بابل:
عباس شفیعی-از بندر ترکمن: حاج آمان کم، ناز محمّد خلیلی-از بیرجند: فرامرز آرین‌پور-از بندر گز: سعید شعبانی، عباسقلی نجاتی-از بناب: سهراب شریفزاده-از بیارجمند: حبیب و محمّد رضا باقری * ت - از تهران: رضا، حبیب و زهرا شاه بابا-از تبریز: جلال ثامریون، علیرضا سامع نصایح، صادق و بحیرا ملا احمدی-از تربت حیدریه: علی احمدی، مسعود برین، معصومه بنی اسدی-از تنکابن: بشیر ذکریایی * چ - از چاه‌بهار: عبدالستار آسوده‌پزم * خ - از خدابنده: محمّد حسین سلیمی * د - از دزفول: مهدی حسین مشکی-از داران: مختار حیدری-از داراب: سعید جعفری، امیر حسین گودرزیان-از درگز: نوید شایسته، بهزاد براتیان، محمّد صحنی-از درواهی: افسانه شفیعی، - از روستای کو خرد: احمد باریك دل، عبدالخالق بیداد-از روستای علی‌آباد کتول: نرگس دیلم، علی محمّد غلامی-از روستای ایلود: محمّد امین نامی-از روستای سفید دشت: سردار جعفری-از روستای امیرآباد: اصغر سوخته‌سرانی-از روستای گشت: محمّد علی حسین-از روستای تخت‌دار: مهراب تخت‌دار-از روستای نوکنده: حسین ریاحی-از روستای دهگلان: فرهاد سلیمی سال-از روستای قادرآباد: فاطمه، محمّد و مهدی خسروی ، رمضان خسروی-از روستای گتاب: اسماعیل عبدالهی-از روستای کرات: صابره و محمّد رضا قاسمی-از روستای نوش‌آباد: حمید جهان مهین-از روستای چهار طاق: مهراب تخت‌دار، محمّد پژدم-از روستای آبیك: مجید محرابی-از روستای خوانسار: امید عزیزی، * ز - از زنجان: فیض علی مرادی، بهرام مرادی، رقیه مرادی-از زابل: منصور سپاهی * - س - از سبزوار: علی اکبری-از ساری: کامران مهدویان-از سمنان: مصطفی سعدالدین-از سوادکوه: محمّد عابری * ش - از شیراز: بهمن کاظمی، محمّد رضا عابدی، فرخ فرخی کشکولی-از شیروان: اسماعیل،مهدی و عاطفه سعیدی-از شوشتر: عیدی محمّد زمانی-از شهرضا: امیر قبادی-از شادگان: عبدالا میر عامریان، عبدالعظیم عامریان * ط - از طبس: وحید و سعید قلیزاده * ف - از فردوس: سید عباس کوهستانی، سعید رزین‌فر، محمّد ندّاف نرم، محمّد رضا صولتی، مینا نگهبان،تکتم و میثم رجب‌نیا، مریم نصیری-از فریدون کنار: حسین ذکریایی * ق - از قم: هدا سلیم‌زاده،

بقیه در صفحهٔ ۳۰

یک نکته

یک لبخند

تاگور و... تاگور!

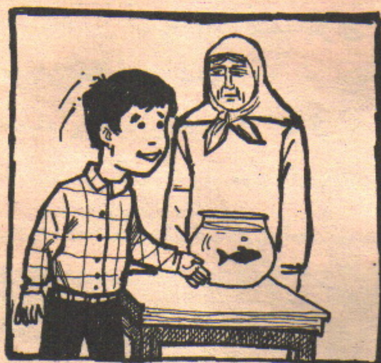
معلم: «تاگور، شاعر هندی چه اثری از خود بجای گذاشت؟»

دانش‌آموز: «نمی‌دانم، اما یک بیت شعر درباره‌اش بخاطر دارم.»

[از گهواره تا گور دانش بجوی.!!]

رسول احمدی ــ زنجان





علّت!

مادر: «پسرم، آب ظرف ماهی‌ها را عوض کردی؟»

پسر: «نه مادر، آخر آبی را که دیروز در ظرفشان ریختم هنوز نخورده‌اند!»

مهدی صدری نیا ــ تربت جام.



خداحافظی!

معلم: «من می‌روم، تو می‌روی، او می‌رود؛ چه زمانی است؟»

دانش‌آموز: «زمان خداحافظی است!»

حسین جباری ــ مهدیشهر

به کوشش: بهزاد صادقیان

«جربوآ»

یکی از پستانداران جالب، موش صحرایی کانگورو «جربوآ» است که بیشتر در صحرای آمریکای شمالی زندگی می کند. این پستاندار کوچک هنگام گرمای روز، زیرزمین می‌خوابد و با پنهان شدن خورشید، فعالیت خود را شروع می کند. به سبب کمی آب در صحرا «موش کانگورو» مقدار ناچیزی آب از هستهٔ گیاهان به دست می آورد و از طرفی بدن این حیوان دارای غدهٔ عرق نیست و هیچ رطوبتی را از دست نمی‌دهد. حتی رطوبت بازدم نیز به بدن حیوان برمی گردد. بنابراین آب به دست آمده برای زندگی حیوان کافی می‌باشد.

از آنجا که این حیوان شبیه یک کانگورو است به آن «موش کانگورو» می گویند. «جربوآ» مانند یک کانگوروی کوچک روی پاهای عقب می نشیند و می تواند حدود ۲ متر خیز بردارد و بجهد.

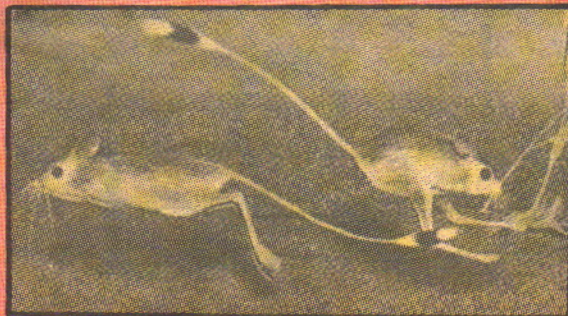
«سراب چیست؟»

چنانکه می‌دانید علّت دیدن یک جسم، نوری است که بطور مستقیم یا غیرمستقیم از آن جسم به چشم ما می‌رسد. حال اگر در یک روز گرم تابستان، در بیابان به افق نسبتاً نزدیک نگاه کنید، برکه‌ای از آب خواهید دید که حقیقت ندارد و مربوط به خطای دید شما می‌باشد. این پدیده «سراب» نام دارد و در روزهای گرم در سطح جاده‌ها نیز به وجود می‌آید. چه بسا مسافرین تشنه‌ای که در بیابانها به دنبال سراب از تشنگی مرده‌اند.

علت پیدا شدن سراب در هوای گرم، تشکیل لایه‌ای از هوای داغ و رقیق در بیابان یا سطح جاده است که مانند یک آینه عمل می‌کند. این آینه، آسمان دور دست را در خود منعکس می‌کند و ما تصویر آسمان را به شکل برکه‌ای از آب می‌بینیم که همان سراب است.

در دریا نیز سراب تشکیل می‌شود. در واقع زمانی که یک لایه هوای گرم و غلیظ بر روی لایه‌ای از هوای سرد سوار است، لایهٔ هوای گرم مانند آینه عمل می کند و تصویر کشتیهایی که مستقیماً نمی‌بینیم یعنی زیر افق دید ماست منعکس می‌نماید طوری که ما آن کشتیها را در آسمان شناور می‌بینیم.

یکی از سرابهای مشهور در تنگهٔ «مسینا» واقع در جزیرهٔ سیسیل رخ می‌دهد. به این صورت که، اگر با کشتی به این تنگه وارد شویم، شهر مسینا را شناور در هوا خواهیم دید!

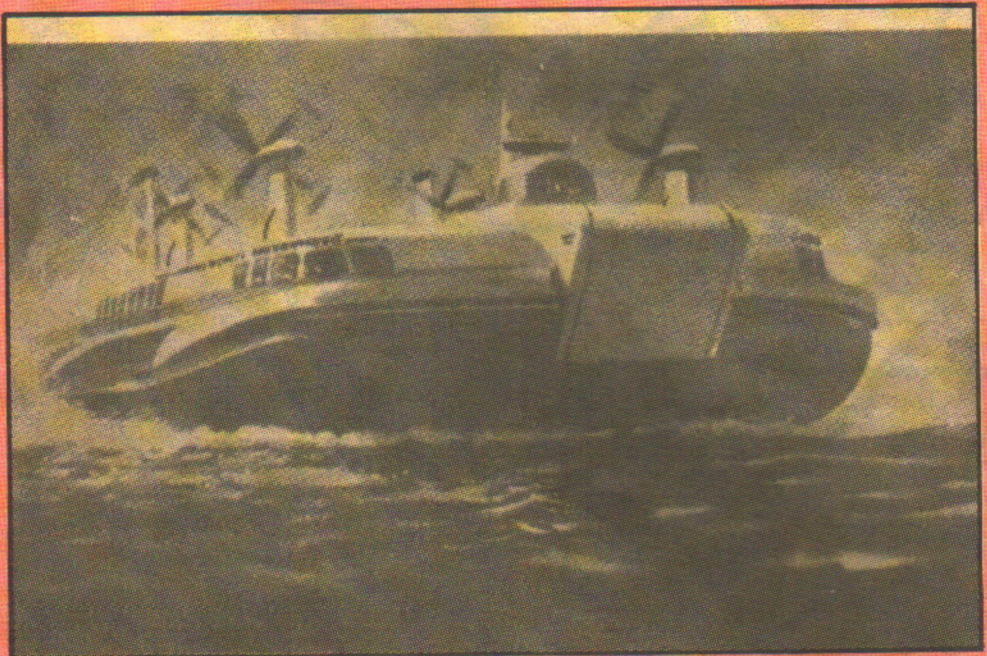


«هوور کِرافْت»

یکی از جدیدترین وسایل حمل و نقل «هوورْ کرافت» می‌باشد. «هوور کرافت» شبیه یک قایق است که در وسط آن یک لولهٔ بزرگ وجود دارد. درون لوله دارای پره‌هایی است که هوا را به داخل می‌کشد و از سوراخهایی در کف «کرافت» بیرون می‌دهد. هوا، فضای زیر «کرافت» را پر می‌کند. بنابراین فشار هوا «کرافت» را حدود ۳۵ سانتیمتر بالای زمین نگه می‌دارد. در واقع «کرافت» روی یک تشک هواشناور می‌باشد. در نتیجه «کرافت» روی یک بالش هوا قادر است هم در خشکی و هم در آب حرکت کند و حتی روی تپه‌ها و مزرعه‌ها و شن‌زارها و امواج دریا و مردابها و... راحت و نرم حرکت می‌کند. بنابراین برخلاف کشتی، جزر ومد، صخره‌های زیر آبی و کم عمقی آب، تهدیدی برای «کرافت» نمی‌باشد و نیازی به لنگرگاه و بندر و یا فرودگاه و جاده نیست زیرا «کرافت» در هر جای آب یا خشکی می‌تواند توقف کند.

یک «کرافت» نسبتاً کوچک با موتور معمولی قادر است ۶۸ مسافر و ۱۰ تن بار را با سرعت ۹۰ کیلومتر در ساعت حمل کند. نوع موتور جت آن دارای قدرت و سرعت بیشتری است.

پیش‌بینی می‌شود در آیندهٔ نه چندان دور «کرافت» جای کشتی‌ها و هواپیماها و حتی ماشینهای سواری را بگیرد.



به کوشش: رامین نخستین انصاری



چشم‌اندازهای ورزشی

بازیهای آسیایی



اولین بار «جورج وارکاس» رئیس فدراسیون ورزشهای فیلیپین بود که به فکر افتاد تا با نمایندگان سایر کشورهای آسیایی در مورد بازیهای آسیایی صحبت کنند. به دنبال این صحبتها در سال ۱۹۴۹ تصویب شد که بازیهای آسیایی در بین کشورهای آسیایی انجام شود.





در سال ۱۹۵۱ اولین دورهٔ بازیهای آسیایی در دهلی‌نو برگزار شد و از آن پس هر چهار سال یک‌بار، بازیها به ترتیب در مانیل، جاکارتا، بانکوک، تهران، بانکوک، دهلی‌نو و سئول انجام شد و قرار شد تا، یازدهمین دورهٔ بازیهای آسیایی، در پکن پایتخت چین انجام شود.

رشته‌های ورزشی یازدهمین دورهٔ بازیهای آسیایی عبارت خواهند بود از فوتبال، دو میدانی، بسکتبال، والیبال، بوکس، شمشیربازی، گلف، هندبال، جودو، قایقرانی، تیراندازی، شنا، واترپلو، وزنه‌برداری، تنیس روی میز، شیرجه، هاکی، ژیمناستیک، دوچرخه‌سواری، بدمینتون و تیروکمان.

در ضمن دو ورزش دیگر یعنی، بیس‌بال، و سافتبال به عنوان ورزشهای نمایشی جهت معرفی این ورزش به جامعهٔ آسیایی برگزیده شده است که مسابقات آن هم انجام خواهد شد، اما مدالهای این دو رشته در رده‌بندی کشورها تأثیری نخواهد داشت.

لازم به ذکر است که در ۲۷ رشته ورزشی، مجموعاً ۳۰۸ مسابقه انجام خواهد شد.

شگفتی‌های ورزشی



«المپیک استثنایی»

بیش از سه میلیارد نفر بازیهای المپیک سئول را تماشا کردند. در این مسابقات ده هزار ورزشکار از ۱۶۰ کشور جهان شرکت کرده بودند و بعد از دو دور مسابقه که در هر یک، یکَ بلوک (امریکا و شوروی) مسابقات را تحریم می‌کرد، در این مسابقات تقریباً همهٔ کشورها شرکت کردند.



«یازده ساعت مبارزه»

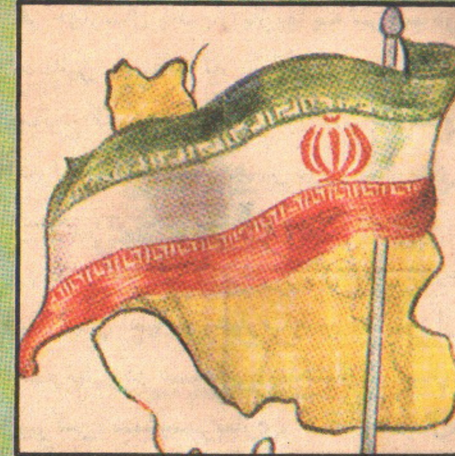
در المپیک ۱۹۱۲ استکهلم «آلفرد آسیکاینن» فنلاندی و «مارتین کلین» روسی مدت ۱۱ ساعت و چهل دقیقه با هم کشتی گرفتند تا آنکه سرانجام قهرمان روسی برندهٔ مسابقات شناخته شد.

شرایط چاپ یک نقاشی

۱ ـ روی کاغذ بی‌خط کشیده شده باشد .
۲ ـ پررنگ و با دقت رنگ‌آمیزی شده باشد .
۳ ـ دارای موضوعی خوب باشد و از نقاشی دیگری "رونداخته" نشده باشد .
۴ ـ اگر نقاشی دارای موضوع روز بخصوصی است یک ماه قبل از رسیدن آن روز به دفتر مجله رسیده شده باشد .

تذکر : در صورت امکان اسم نقاش پشت صفحهٔ نقاشی نوشته شود .





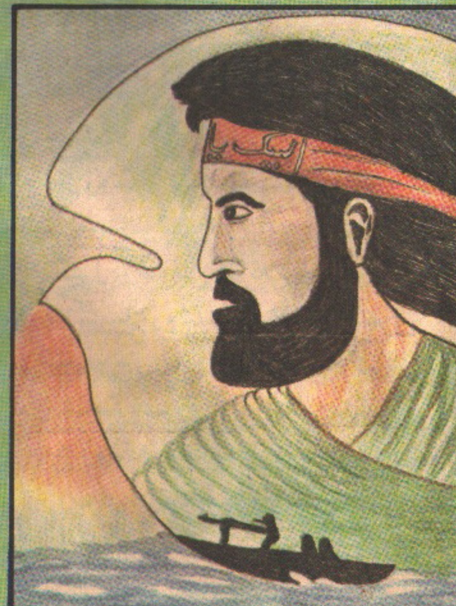


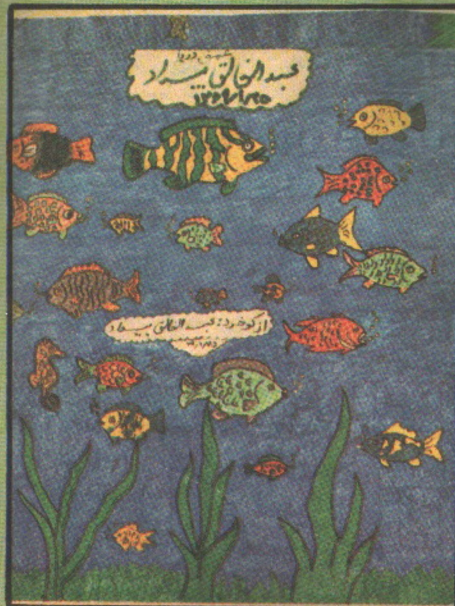




اسامی نقاشان این شماره از مجله

۱ ـ عباس شکفته‌دل از بهبهان
۲ ـ محمد داوری زادگان از آبادان
۳ ـ فرامرز آرین‌پور از بیرجند
۴ ـ علی بلوچ از چابهار
۵ ـ لقمان مرادی از جوانرود
۶ ـ عیسی علی‌پناه ۱۳ ساله از شیروان
۷ ـ عبدالخالق بیداد از کوخرد





بقیه از صفحه ۳۲

حسینعلی چهره‌قانی-از قائن: سید مهدی خصلتی، جواد صادقی-از قوچان: میهن رضا کوهستانیان از قائم شهر: ازهر ابراهیمی، * ک ـ از کازرون: آزاده رودباری حسینی-از کامیاران: بهمن گرگانی، ظهراب گرگانی، بهزاد عزیزی-از کرند غرب: ایرج رضائی، از کنارک: بشیر احمد شباب، * گ ـ از گناباد: جواد شمشیری، * ل ـ از لنگرود: میر مهدی میر حق‌جو، * م ـ از مشهد: رضا حیاتی، زهرا رمضانی، سید احمد موسوی، محمّد رضا و علیرضا منصوری-از مسجد سلیمان: رضا و علی قاسمی-از مازندران: فرشید گودرزی، فرشاد عنایتی-ازمهدیشهر: امیر لطف، حسن کسائی-از میانه: الهام هاشمی-از مرند: مجتبیٰ زارعی-از ممقان: ژیلا عابدی، * ن ـ از نور: علی هاشمی، زهره هاشمی، محسن اعلاء-از نائین: سعیده مفیدی-از نطنز: مرتضیٰ سربله، * و ـ از ورزنه: حیدر و عبدالحسین احمدی، * ه ـ از همدان: مجتبیٰ طهماسبی-از هفتگل: رضا گل سفیدی، عصمت راکی، ایوب کمائی-از هرند: روح‌الله رجایی-از هریس: غلام رضا فخیدی، * ـ علیرضا رحیمی.

---

* الف ـ از آبادان: محمّد لاوری ـ از آذرشهر: وحید محمّد علیزاده-از آران: حسین شکری آرانی، محمّد سرگردان آرانی، عباس شکری آرانی * ا ـ از اراک: زهرا و ابوالفضل ساریخانی-از ایلخچی: افسانه قهرمانزاد * ب ـ از بادرود: محمّد پری‌بادی، سعید رجبی-از بانه: کلثوم محمّدی-از بابلسر: سیدعارف میرشفیع‌نیا-از بجنورد: کتانه و نوشین محمّدی‌فرد-از برازجان: عبدالله عوضی-از بندر گز: عبدالحمید شعبانی، پیام صادقی-از بندر ترکمن: زینب‌بلی-از بیرجند: فرامز آرین‌پور * ج ـ از جوانرود: لقمان مرادی * ت ـ از تبریز: رحیم فنی-از تربت‌حیدریه: مهدیه برین-از تهران: حسن شاه‌بابا، یحیی عروجی-از تنکابن: سیده زهرا ریاضی * خ ـ از خاش: سارا فجر رحیمی-از خوانسار: نرگس عصاری * د ـ از دزفول: حسنعلی پیل‌هوایی * ر ـ از روستای: کوخرد: محمّد احمدپور، خالد یوسفی، نادر خون‌کبوتری، ابوالقاسم خون کبوتری، محمّد احمدیان، عبدالمنان داموغی-از روستای عشق‌آباد: اکبر صالح-از روستای علی‌آباد کتول: علیرضا خواجه-از روستای نوخندان: جمشید کاظم‌پور-از روستای رستمرود: رضا نیازیان-از روستای نوکنده: نعمت‌الله ملاح-از روستای متین‌آباد: یعقوب نیک‌اختر، ولی‌الله علیزاده-از روستای مزرعه کتول: رضا قلی گو کلانی-از روستای عباس کلا: حمید یوسفی-از روستای سرکاج: ذبیح‌الله علائی-از روستای چهارطاق: مهراب تخت، محمّد اشجعی-از روستای هنرستان: سیدموسی مجیدی-از رامهرمز: آمنه آسترکی-از راور کرمان: احمد کارآموز-از روستای بهده گاوبندی: محمّد غفوری از روستای تنگ‌ارم: یحیی یحیائی-از روستای دهنگ: عبدالسلام فیروزی-از روستای دشت مرغاب: محمد اسعدی-از روستای شیرنگ علیا: حمزه و محمّدرضا شیخ-از روستای ده‌آباد: محمّدرضا کمالی-از روستای دهستان بیرم: سید مصطفی نمازی-از روستای قادرآباد: اسماعیل هاشمی-از روستای فداغ: علیرضا رحمانی، حسین نوشادی-از روستای سرایان: سیدجواد فتانی-از روستای گتوند: مرضیه عسگری، عبدالعلی خدادادی-از روستای مهارلو: غلام حسین صادقی-از روستای خالدآباد: علیرضا مختاری-از روستای گستت: محمّد شریف ارجمند-از روستای ارمش: فرهاد اندوزای-از روستای بخته‌بالا: صلاح‌الدین پزشگی * س ـ از سبزوار: الهه باعثی، حسین خسروآبادی، جواد عابدینی-از سراوان: محمدعلی حسین-از سمنان: مریم ضمیری، محمّد متدیّن * ش ـ از شیروان: عیسی علی‌پناه، علیرضا بوحسنی‌بوهاب فیاض-از شیراز: بهمن کاظمی، کوچکعلی انصاری‌فرد * ع ـ از علمده: صغریٰ ملالو-از علی‌آباد گرگان: سمیه و طاهره حیدری * ف ـ از فردوس: رضا قنبری، حمیدرضا عرب * ق ـ از قم: هدیٰ سلیم‌زاده، سیدمهدی میان‌آبادی، محمدحسین موحدین، مجید مرادی-از قائن: معصومه تقوی، موسی و عظیم حسنی، رضا بدخشان، غلامرضا توکلی، سیدعلی نوری-از قوچان: عباس و علی‌اصغر اماموردی، امیر قربان‌نژاد، محسن هدایتی، محسن پاکزاد، علی علیزاده * ک ـ از کاشان: ام‌البنین زاهدی نسب، آسیه بابائی-ازکلیبر: معصومه حسین‌نژاد-از کاخک: علی و جواد دشتی-از کوندغرب: سیاوش پورافشار، * گ ـ از گرگان: فرنام نواب، محسن فکری صفری‌زاده * م ـ از مشهد: مرتضیٰ ظفرکریم‌پور، محمّد عارف غلام‌نبی، علیرضا و محمدرضا منصوری، محبوبه منصوری، حسن ذاکری، سعید نجاتی، حسین عرفانی-از مهریشهر: حسین جباری، از مازندران: حسین خلیلی * ن ـ از نور: سعید مفرح-از نکاء: محمدحسین و خدیجه تیموری * و ـ از ورزنه: غضنفر رضائی * ه ـ از هفتگل: عبدالرضا روهنده، ایوب کمایی-از هرند: محسن رجایی-از هریس: جواد قنبریان.

دوستان خوب، نظرها و پیشنهادهای شما به همراه دیگر مطالبتان از قبیل: داستان، شعر، انتقاد و پیشنهاد و... به دست ما رسید، متشکریم.

* الف ـ از آران: حسین شکری آرانی * ا ـ از اصفهان: اصغر نیک‌بخت-از اراک: زهرا ساریخانی * ت ـ از تربت‌جام: اسماعیل صدری‌نیا * د ـ از دزفول: عبدالکریم چناری * ر ـ از روستای علی‌آباد کتول: رضا قلی گو کلانی-از روستای نوخندان: جهانگیر کاظم‌پور-از روستای پره‌کنت: عبدالغنی ملکزاده-از روستای حصار: سیدخلیفه میراوی-از روستای عادل‌آباد: مریم حسینی، مینا عباسی-از روستای ارسباران: فاطمه سلمانی، زهرا دیده * س ـ از سراوان: محمدشریف ارجمند-از سمرقند: زهرا عابدالله * ش ـ از شیراز: مریم حسینی-از شهرضا: مهرنوش تربیتان * ق ـ از قوچان: حسین محمدی، سعید رضا نیان، حسین محمدی کیا * ک ـ از کلیبر: شیرین هادی-از کاشان: ام‌البنین زاهدی، راضیه جویبا * ن ـ از نور: خدیجه نیک‌نژاد.

